باسمه تعالی

درس شماره:57

۲۷/۱۱/۹۳ امارات معتبره - حجیّت خبر واحد - روایات

**حجیت خبر واحد(استدلال به روایات)**

**بررسی کلام شهید صدر ضمن روایت احمد بن اسحاق**

بحث در مورد روایت احمد بن اسحاق بود من چکیده بحث دیروز را عرض کنم با یک مقداری اصلاح شهید صدر در واقع به دو قطعه این روایت یا دو روایت تمسک می‌کند یکی به «فاسمع له و أطع فانه الثقة المأمون» تمسک می‌کنند و در پاسخ این اشکال که الف و لام شاید الف و لام کمال باشد ایشان می‌گوید نه الف و لام کمال نداریم این الف و لام عهد است و در اینجا متناسب کمال اثباتی است یعنی واضح الوثاقة است. تقریب استدلال را این طوری باید تقریب کرد که اشکالی که ما دیروز مطرح می‌کردیم وارد نباشد آن این است که اگر مفاد روایت این باشد که آن واضح الوثاقة هست ثابت الوثاقة هست مفاهیم این هست که وضوح، ثبوت اینها جنبه طریقی دارند ظاهر در این هست که در حکم ثبوتی دخالت ندارند. یک توضیحی در مورد این مطلب من عرض کنم یک مطلبی معروف هست در کلمات آقایان که می‌گویند مفاهیمی مثل علم، ثبوت و مفاهیم طریقی اینها ظهور در طریقیت دارند نه ظهور در موضوعیت این معنایش این نیست که فرض کنید اگر گفتیم «إذا علمت أن زیدا عالم فاقتد به» اینجا علمتَ اصلاً هیچ معنا ندارد «إذا علمت أن زیدا عالم فاقتد به» یعنی اینکه «إذا کان زید عالماً» إذا علمتَ حتی مجازاً هم در جایی که زید واقعاً عالم هست ولی تو علم نداری اطلاق نمی‌شود نه مراد این هست که در واقع روح قضیه به اینجا بازمی‌گردد که ظاهر فاقتده به در موارد عادی این هست که حکم واقعی را دارد بیان می‌کند ولی در این طور موارد این حکم ظاهری را، یعنی حکم تطبیقی را دارد بیان می‌کند حکمی که در مقام اجراء می‌خواهد اجراء بشود شما وقتی یک شیئی مثلاً نجس هست خمر حرام هست برای اینکه حرمت خمر در شما اثر

بگذارد باید موضوع معلوم بشود تا تأثیر بگذارد تا شما را تحریک کند اگر شما گفتید «إذا علمت أن هذا خمر فاجتنبه» این اجتناب به مرحله حکم در مقام تطبیق، حکمی که می‌خواهد اجراء بشود در مقام اجراء ناظر هست معنایش این است که یک حکم ثبوتی وجود دارد یک مبغوض ثبوتی وجود دارد که آن خمر است آن مبغوض ثبوتی چون علم به تحققش در مورد انسان پیدا کرد وجوب اجتناب فعلی می‌شود در حکم ثبوتی و در مبغوضیت ثبوتی خمر علم دخالت ندارد ولی در اینکه این مبغوض ثبوتی محرکیت برای شما پیدا کند علم دخالت دارد اینجا هم می‌گوید که شما از عمری اطاعت کن چون واضح الوثاقه هست کأنّ ثقه واقعی وجوب اطاعت دارد این مصداق آن ثقه واقعی هست بنابراین خب طبیعی است وقتی مصداق یک حکم تحققش واضح شد تحقق حکم هم واضح خواهد شد در نتیجه آن اشکالی که ما مطرح می‌کردیم که این فقط دال بر این است که افراد واضح الوثاقه را می‌شود پیروی کرد این اشکال در صورتی صحیح بود که این «فأسمع له و اطع» موضوع حکم واقعی باشد ولی «فأسمع له و اطع» ظاهراً موضوع حکم در مقام اجراست می‌گوید شما چون موضوع حکم واقعی در مورد عمری و فرزندش به وضوح وجود دارد خب «فأسمع له و اطع» بنابراین از این جهتی که یکی از اشکالاتی دیروز عرض می‌کردیم که فرق ندارد که الف و لام را ثبوتی بگیریم یا اثباتی بگیریم نه اگر الف و لام ثبوتی باشد ظاهر عناوین اثباتی، اگر اثباتی بگیریم ظاهر عناوین اثباتی این هست که عنوان طریقی هستند ولی اگر ثبوتی بگیریم یک چنین ظهوری وجود ندارد ظاهرش این است که ثقه کامل دخالت دارد بنابراین مانعی ندارد که دیگر نمی‌شود به آن تمسک کرد خب این اصل تقریب استدلال است ولی ما چندتا اشکال مطرح می‌کردیم اشکال اول این بود که ثقه معلوم نیست به صدوق باشد این ثقه می‌تواند به معنای کسی باشد که امام علیه السلام به او اعتماد کرده است در اینکه اسرار را در اختیارش قرار بدهد روایتهایی را در اختیارش قرار بدهد این یا مورد اعتمادش بوده در اینکه واسطه بین مردم و امام باشد آن معنای وکالت باشد ما می‌گفتیم اگر ثقه خودش هم به تنهایی ظهور در این معنا نداشته باشد وقتی در کنار مأمون قرار بگیرد

ظهورش در این معنی خیلی قوی‌تر بشود ثقه مأمون اینجا موضوع حکم قرار گرفته ثقه مأمون مفهومش مفهوم وکالت در آن قوی‌تر هست این یک نکته، نکته دوم الف و لام الثقه معلوم نیست مراد به الف، الف و لام عهد به آن معنایی که آقای صدر معنی می‌کند باشد الف و لام عهد ممکن است باشد به اعتبار اینکه اشاره به معهودش یعنی آن ثقه خاصی که امام علیه السلام با آن معامله می‌کند و او را در مقام وکالت قرار داده الف و لامش ... چون معمولاً به هر حال برای کسی وکیل باشد باید ثقه باشد روی همین جهت هست که غالباً در مورد وکلاء کلمه ثقه را تأکید می‌شده که شخص به هر حال تا شخص ثقه نباشد وکیل بودنش نمی‌توانسته برای افراد مطرح بشود خب این هم دو جهت. جهت سوم این است که «فأسمع له و اطع» این معلوم نیست اصلاً به روایت ناظر باشد آقای صدر می‌فرماید که نه این اطلاق دارد همچنانکه فتوی را می‌گیرد روایت را هم می‌گیرد ایشان می‌فرماید که این روایت کأنّ مفهوم حقیقی‌اش اگر بخواهیم فأسمع بگوییم باید اختصاص بدهیم به حکم و این معنا ندارد که این روایت را اختصاص به حکم بدهیم پاسخ این مطلب این است که اولاً بین فتوی و حکم تفاوت وجود ندارد در اینکه در هر دو اینها حقیقتاً اطاعت معنی دارد درست است حکم انشاء یک مطلب هست شخص انشاء می‌کند صرفاً اخبار نمی‌دهد ولی فتوی اخبار هست ولی آن نکته‌ای که هر دو اینها که انشاء می‌کند نفس انشاء این شخص بما هو انشاء موضوعیت ندارد وقتی شخص انشاء می‌کند به اعتبار این است که کأنّ می‌خواهد بگوید شارع در اینجا وظیفه شما را این را تعیین کرده از آن جهت اعتبار دارد و بنابراین هم حکم هم فتوی هر دو اطاعت مفتی و اطاعت حاکم به معنای حقیقی در آن معنی دارد به اعتبار اینکه اطاعت کردن شخص به معنای آن چیزی که یک نوع ارتباطی با شخص داشته باشد چون هم در حکم هم در فتوی نظر و استنباط و اجتهاد شخصی مجتهد و مفتی دخالت دارد بنابراین این اطاعت در مورد فتوی معنی دارد ولی اطاعت در مورد روایت معنی ندارد این یک نکته، نکته دوم اینکه اگر فرض هم بکنیم هیچ مشکلی هم ندارد حتی اگر این را اختصاص به حکم هم بدهیم با آن مطلبی که آقای صدر می‌گوید «آخذ قول من

...» با آنها منافاتی ندارد چون روایت فقط به اینکه اختصاص نداشت می‌گوید «العمری و ابنه ثقتان فما أدّیا الیک عنّی فعنّی یؤدّیان» آنجا این مطلب را که قولش حجت هست را بیان کرده ذیل هم بگوییم حکمش را گفته، گفته اولاً قولش حجت هست ثانیاً سؤال عام است ولی تمام سؤال را با «فأسمع له و أطع» شما بگویید که سؤال اختصاص به حکم و پذیرش حکم حاکم ندارد پس بنابراین ایشان تصور کرده اگر قرار باشد سؤال عام باشد باید قطعه «فأسمع له و أطع» هم عام باشد این لازم نیست عام باشد کل پاسخ، و پاسخ دو بخش دارد یک بخشش «فما أدّیا الیک عنّی فعنّی یؤدّیان» هست یک بخشش «فاسمع لهما و أطعهما» هست آقای صدر آن قطعه اول را گفتند دلالت ندارد چون کلمه ثقتی در آن وارد شده دلالت ندارد قطعه دوم ممکن است فقط ناظر به حکم باشد هیچ ناظر به جنبه روایت شخص نداشته باشد هیچ مشکلی هم پیش نمی‌آید اگر به فرض قبول کنیم که سؤال جنبه عام دارد بعید نیست من در مورد سؤال نمی‌خواهم انکار کنم که سؤال از خصوص فتوی‌ها و چیزهای شخص نیست و دیگر از کی ... عمن آخذ، اعم از اینکه چه روایت آن نقل کند چه فتوی نقل کند

پرسش: ... پاسخ: عیب ندارد به کی مراجعه کنم؟ اشکال ندارد به کی مراجعه کنم؟ ولی بحث این هست که پاسخ مگر «فأسمع له و اطعه» هست؟ ما می‌گوییم که سؤال این می‌گوید که از چه کسی روایت بگیرم از چه کسی فتوی بگیرم حکم چه کسی را قبول کنم. سؤال هر سه جهت را هست پاسخ امام علیه السلام با «فأسمع له و اطعه» اینکه در فتوی و حکم به عمری مراجعه کن. اینکه در روایت به کی مراجعه کن؟ آن هم می‌گوید به عمری مراجعه کن ولی با قطعه اول. لازم نیست حتماً با قطعه دوم لزوم مراجعه به عمری را اثبات کرده باشد. این هم این نکته پس بنابراین به نظر می‌رسد این قطعه دلالتش تام نیست یک نکته دیگری آقای صدر کلاً در آخر بحث دارد آن را بعداً عرض می‌کنم.

اما روایت دوم دو قطعه دارد یکی «العمری و ابنه ثقتان فما أدّیا الیک عنّی فعنّی یؤدّیان» یکی این تیکه‌اش است یکی «فاسمع لهما و أطعهما فانّهما الثقتان

المأمونان»، آن «فانّهما الثقتان المأمونان» عین همان «فانّه الثقة المأمون» هست آن بحثهایی که آنجا هست اینجا هم همین بحثها در موردش وارد می‌شود عمده‌اش در روایت دوم روی قطعه اولش که «العمری و ابنه ثقتان فما أدّیا الیک عنّی فعنّی یؤدّیان» مال این تیکه است این تیکه هم این اشکال را دارد که کلمه ثقتان معلوم نیست مراد این باشد که صدوق اللهجة هستند صادق هستند ثقتان ممکن است به همان معنای ثقه امام باشد و اینکه حالا یک توضیح کلی بدهم اینکه ثقه مراد چی هست؟ اینها به تناسبات حکم و موضوع روشن می‌شود که مراد چیست؟ ثقه به معنای مورد اعتماد است ولی مورد اعتماد در چی؟ آیا مراد از مورد اعتماد این است که اگر خبری را از ما نقل کرد او مورد اعتماد است؟ این یک جور است. یک جور این هست که اگر به اصطلاح چیزی را در اختیارش بگذارید مالی را به او بدهید آن مال را به ما می‌رساند اگر سؤالی از ما خواستید بکنید آن سؤال را به ما می‌رساند و پاسخش را از ما دریافت می‌کند به شما می‌دهد و این هم یک مفهوم دیگری از وثاقت هست که همان وکالت هست یعنی کسی هست که در رساندن سؤالات شما و دریافت پاسخ در رساندن اموال شما به ما مورد اعتماد هست و امثال اینها و در رساندن پیغام‌هایی که ما داریم مورد اعتماد هست ما پیغام‌ها را به او می‌دهیم تا به شما برساند اینها همه شؤونات وکالت است اینکه حالا ثقه مراد کدام یک از این دو معنی هست این بستگی به مورد دارد یک موقعی فرض کنید یک نفری خبری آورده من می‌گویم که آیا این آقا ثقه هست؟ یعنی اینکه آیا این آقا در این اخباری که کرده مورد اعتماد شما هست؟ ولی یک موقعی اصلاً صحبت خبر آوردن و امثال اینها نیست صحبت این است که با کی معامله کنم؟ بحث معامله کردن هم که در سؤال اخذ شده معنایش این است که پول خودم را به کی بدهم؟ عمده معامله بحث معاملاتی که، یعنی سهم امام‌هایی که دارند حقوق شرعی که مربوط به امام علیه السلام هست اوقافی، گاهی اوقات اینها نذر می‌کردند وقف می‌کردند برای امام علیه السلام و حقوقی به هر حالا یا ذاتاً مربوط به امام علیه السلام هست مثل خمس و اینها یا به جعل خود شخص، نذر کرده وقف کرده مربوط به امام علیه السلام قرار داده مربوط به امام هست اینها

را به هر حال می‌خواستند به امام برسانند دنبال کسی بودند که مورد اعتماد باشد و با امام علیه السلام ارتباط داشته باشد آدمهای ثقه خیلی وقتها آدمهای ثقه هستند ولی هر آدم ثقه‌ای که امام علیه السلام با او ارتباط مستقیم با امام ندارد این ثقتان دقیقاً می‌تواند به معنای وکلاء باشد و هیچ واضح نیست که به معنای وکلاء نباشد. آقای صدر می‌فرماید که این سؤال سائل از وکیل نیست. نگویید شاید سؤال این هست که آیا اینها وکیل هستند امام علیه السلام فرموده عمری و أبنه وکیلان من هستند چون ولو عمری وکیل امام عسکری علیه السلام بوده ولی فرزندشان محمد بن عثمان وکیل امام زمان عج بوده وکیل امام حسن عسکری لع نبوده. خب من اول سؤال می‌کنم ایشان اینکه می‌گویندوکیل امام حسن عسکری علیه السلام نبوده دلیل دارند؟ فوقش این است که ما دلیلی بر وکالت امام حسن عسکری علیه السلام نداریم مجرد اینکه دلیل نداریم بر اینکه وکیل امام حسن عسکری علیه السلام نبوده دلیل بر این نیست که واقعاً نبوده شاید واقعاً بوده این چه

پرسش: ... پاسخ: خب حال صبر کنید.

اما اینکه اگر بود واقعاً بیان می‌شد این طور نیست. در ذیل شرح حال همین محمد بن عثمان هست که می‌گوید ده نفر زیر دست داشت کارگزار داشت که در بغداد زیر دست او کار می‌کردند هیچ یک از این افراد معلوم نیست شاید یکی دو نفرشان را بشود تشخیص داد حسین بن روح و شلمغانی و جعفر بن احمد بن متیل، احتمالاً آنها ظاهراً جزء وکیلهای زیر دست محمد بن عثمان بودند. افراد دیگرشان کی هستند؟ اصلاً نظام وکالت یک نظام پنهانی بوده اکثر وکلاء به راحتی شناخته شده نبودند این طور نبوده که اگر کسی وکیل باشد حتماً شما هم او را می‌شناختید شما خیلی از وکلاء را اگر مثلاً یک خبر خاصی که ... در این محمد بن جعفر اسدی، محمد بن ابی عبدالله اسدی که جزء وکلای ناحیه مقدسه هست در کمال الدین یک عبارتی دارد که می‌گوید وکلای امام علیه السلام که موفق به دیدن امام زمان عج شدند اینها هستند اسم می‌برد غیر وکلاء اینها هستند

آن طرف وکلایی که اسم می‌برد یک سری‌شان اگر در این عبارت نبود جای دیگر وکیل بودنش مشخص نبود.

پرسش: ... پاسخ: خب آن موقع مشهور نبودند. وکالت مشهورش مال بعد بوده.

این اولاً اینکه اصلاً این سبک که ما بخواهیم بگوییم که ... چیزی را ثابت نمی‌کند شاید بودند در ثانی نکته مهمتر اینکه اصلاً دلیل داریم اصلاً عبارتهایی هست که اشاره به وکالتش در زمان امام حسن عسکری علیه السلام دارد در غیبت شیخ طوسی از ابونصر هبة الله بن محمد بن احمد نقل کرده می‌گوید «ذکر ابونصر هبة الله بن محمد بن احمد أنّ ابا جعفر العمری» ابا جعفر عمری، محمد بن عثمان است. ابا عمر، عثمان بن سعید است ابا جعفر، محمد بن عثمان است «أنّ ابا جعفر العمری رحمه الله مات فی سنة اربع و ثلاث مئة و أنه کان یتولی هذا الامر نحوا من خمسین سنة» 304، پنجاه سال از آن کم بشود می‌شود 254 یعنی آغاز امامت امام حسن عسکری علیه السلام از حدود امامت امام حسن عسکری علیه السلام این وکالت داشته در آن روایت هم هست، روایتی که از امام هادی علیه السلام هست فقط عمری است عمری وکیل هم امام هادی علیه السلام بوده هم امام عسکری علیه السلام بوده ولی پسرش که محمد بن عثمان باشد در زمان امام حسن عسکری علیه السلام هم وکالت داشته بعد این وکالت زمان ... فقط ببینید اینها تفاوتهایشان این هست که اینها یک وکیل، سروکیل به اصطلاح بوده یک سری وکیل‌های باواسطه بوده همه اینها وکیل‌اند ولی یکی از اینها وکیل مستقیم هست حالا نمی‌دانم در زمان امام حسن عسکری علیه السلام هم این شکلی بوده؟ در زمان امام زمان علیه السلام چهارتا وکیل اصلی بوده بقیه وکلاء در ارتباط با این چهارتا بودند این چهارتا وکیل‌های اصلی بودند ولی در زمان امام حسن عسکری علیه السلام هم آیا این شکلی بوده که مثلاً یک عده‌ای وکیل اصلی بودند بقیه با این وکلای اصلی در ارتباط بودند؟ یا خودشان هم آنها به صورت نظام شبکه‌ای نبوده مستقیم با امام علیه السلام ...؟ ولی علی أی تقدیر اگر هم این جهت چیز باشد که وکالت با واسطه هم داشته مانعی ندارد که هم وکیل با واسطه را

کلمه سؤال می‌تواند در بربگیرد هم وکیل مستقیم، آن تفاوت ندارد چه وکیل باواسطه باشد چه وکیل مستقیم باشد علی أی تقدیر از این عبارت این مطلب استفاده می‌شود. یک عبارت دیگری هم هست مؤید این مطلب هست البته دلیل نیست ولی مؤید هست روایتی هست محمد بن ابراهیم بن مهزیار الاهوازی می‌گوید «أَنَّهُ خَرَجَ إِلَیْهِ بَعْدَ وَفَاةِ أَبِی عَمْرٍو» در غیبت شیخ طوسی، ص362 هست «أَنَّهُ خَرَجَ إِلَیْهِ بَعْدَ وَفَاةِ أَبِی عَمْرٍو وَ الِابْنُ وَقَاهُ اللَّهُ لَمْ یَزَلْ ثِقَتَنَا فِی حَیَاةِ الْأَبِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ وَ أَرْضَاهُ وَ نَضَّرَ وَجْهَهُ» در فی حیاة الأب کهم ثقتنا بوده «یَجْرِی عِنْدَنَا مَجْرَاهُ وَ یَسُدُّ مَسَدَّهُ وَ عَنْ أَمْرِنَا یَأْمُرُ الِابْنُ وَ بِهِ یَعْمَلُ تَوَلَّاهُ اللَّهُ فَانْتَهِ إِلَی قَوْلِهِ وَ عَرِّفْ مُعَامِلَتَنَا ذَلِک‏» یعنی حتی در زمان پدر هم آن وکیل ما بوده ولی به دلیل اینکه وکیل مهمتر پدر بوده کأنّ تحت شعاع پدر بوده افراد خیلی وقتها نمی‌دانستند که پسر هم وکیل هست. این یک تعبیر هست. یک تعبیر دیگری هم هست.

پرسش: ... پاسخ: بعد از وفات ابی عمرو گفتند که ابن زمان پدر هم وکیل بود.

پرسش: ... پاسخ: نه مؤید می‌خواهم بگویم، می‌خواهم بگویم که تنها بعد از وفات پدرش تازه به وکالت نرسیده وکالتش هم حتی زمان پدرش هم بوده بنابراین ...

پرسش: ... پاسخ: می‌تواند آن زمان را هم دربر بگیرد که مؤید تعبیر می‌کنم از این جهت هست یک تعبیر دیگری که هست این را توجه بفرمایید که این هم ظاهراً ... عبارت را ببینید می‌گوید که «لم تزل الشیعة مقیمة علی عدالة عثمان بن سعید و محمد بن عثمان رحمهما الله تعالی إلی أن توفی أبو عمرو عثمان بن سعید رحمه الله تعالی و غسله ابنه أبو جعفر محمد بن عثمان و تولی القیام به و جعل الأمر کله مردودا إلیه و الشیعة مجتمعة علی عدالته و ثقته و أمانته لما تقدم له من النص علیه بالأمانة و العدالة و الأمر بالرجوع إلیه فی حیاة الحسن علیه السلام و بعد موته فی حیاة أبیه عثمان بن سعید» هم در زمان امام حسین علیه السلام امر به رجوع به محمد بن عثمان بوده هم بعد از موت امام حسن عسکری علیه السلام در حیاة پدر

پرسش: این عبارت کی هست؟ پاسخ: این عبارتی هست که «قال أبو العباس و أخبرنی هبة الله بن محمد ابن بنت أم کلثوم بنت أبی جعفر العمری رضی الله عنه عن شیوخه قالوا لم تزل الشیعة مقیمة علی عدالة ... و التوقیعات تخرج علی یده إلی الشیعة فی المهمات طول حیاته بالخط الذی کانت تخرج فی حیاة أبیه عثمان لا یعرف الشیعة فی هذا الأمر غیره و لا یرجع إلی أحد سواه» من فکر می‌کنم «و جعل الامر کله مردوداً الیه» که «کله» تعبیر می‌کند می‌گوید در زمان پدر، پدر و پسر هر دو وکیل بودند ولی وقتی که پدر از دنیا رفت دیگر وکالت کلش به این چیز هست. اشاره می‌کند که امام علیه السلام هم در حیات امام حسن عسکری علیه السلام مأمور به رجوع بود این از روایت قبلی که این دلیل هست ... خب ببینید این عبارتها کاملاً واضح هست که محمد بن عثمان در زمان امام حسن عسکری علیه السلام هم وکیل ناحیه مقدسه بوده و بنابراین این سؤالات هم دقیقاً می‌تواند به همین نکته باشد.

یک نکته دیگر ضمیمه کنم این بحث را تمام کنم مرحوم آقای صدر بعد از اینکه «فأسمع له و أطعه» را به معنای اعم از رجوع به محمد بن عثمان و عثمان بن سعید در مسئله روایت و فتوی و حکم و سایر امور گرفته ایشان می‌گویند که وثاقة فی کل شیء بحسبه، وثاقت در روایت به معنای صدق لهجه است وثاقت در فتوی به معنای این است که فقیه مسلم است مجتهد عادل است و امثال اینهاست وثاقت در حکم هم این هست که در علاوه بر مجتهد بودن در تطبیقات هم عارف هست و می‌داند که کجا باید این حکم را تطبیق بکند کجا تطبیق نکند و مثلاً وثاقت در اصول عقاید یعنی اینکه در حل شبهات و حل و مشکلات و اینها آگاه هست و می‌تواند ... وثاقت فی کل شیء بحسبه هست اینکه ارجاع داده انحلالی فهمیده می‌شود بنابراین معنایش این هست که در روایت به او مراجعه کنید چون ثقه در روایت هست یعنی چون صدق لهجه دارد به نحو انحلال فهمیده می‌شود این مطلبی که این به صورت انحلالی فهمیده می‌شود خب خیلی واضح نیست که ما این را انحلالی بتوانیم معنی کنیم اگر این روایت ظهور داشته باشد در اینکه دارد

یک امر عقلائی را بیان می‌کند انحلال و عدم انحلال تابع آن ارتکازاتی هست که کنار دلیل هست اگر ما بگوییم این ناظر به یک بنای عقلائی هست که عقلاء در روایت به ثقات مراجعه می‌کنند و در مراجعه روایت غیر از وثاقت چیز دیگری را معتبر نمی‌دانند بله از آن انحلال استفاده می‌شود ولی واضح نیست این روایت می‌خواهد همان بنای عقلاء را بر فرض پذیرش بنای عقلاء می‌خواهد بیان کند ممکن است این ناظر به یک حکم شرعی خاص باشد حکم شرعی خاص این هست که شما هم در روایت هم در فتوی هم در حکم به وکلای ما مراجعه کنید وکلاء مراجع تمام این امور باشند جنبه انحلال دیگر نداشته باشد که در هر یک از اینها به یک گروه خاصی مراجعه کرده باشد نه تمام اینها یک مراجع وحدانی داشته باشد و این یک حکم شرعی تعبدی باشد و بنابراین این واضح نیست جنبه انحلال، انحلالی بودن فرع استظهار اشاره روایت به بنای عقلاست

پرسش: ... اگر وکیل بودن ... پاسخ: نه حالا آنکه فرض این است که آن مطلب را پاسخ دادیم

بنابراین اینکه می‌خواهیم بگوییم این انحلالی هست این انحلالی بودن واضح نیست. به فرض هم انحلالی باشد معنای انحلالی بودن حتماً این نیست که ... حالا گفتیم که نه انحلال فهمیده می‌شود اگر منهای جهت بنای عقلاء گفتیم اگر بنای عقلاء هم نباشد شرعی هم باشد انحلال فهمیده می‌شود اگر این طوری گفتید می‌گویید که العمروی چون ثقه هست پس بنابراین شما می‌توانید قولش را قبول کنید این را ما بعد بحثش‌را می‌کنیم که ثقه یعنی کسی که مورد اعتماد هست این فرع این هست که شارع در مورد حدیث، در مورد، مورد اعتماد بودن صحت مذهب و عدالت و این طور چیزها را معتبر ندانسته باشد اگر در قبول روایت شارع مقدس عدالت و امثال اینها را معتبر دانسته باشد اینها دخالت در ثقه پیدا می‌کنند ثقه یعنی کسی که مورد اعتماد هست یعنی موضوع ادله حجیّت قرار گرفته این خودش تعیین نمی‌کند که موضوع ادله حجیّت کی هست؟

پرسش: ... پاسخ: نه تعلیل تام است. برای چی در این استفاده نمی‌شود این می‌گوید که تطبیق ... یعنی آن کبرای کلی که هر کسی که ثقه هست می‌شود قولش را اخذ کرد آن واضح هست یک چیزی شبیه ضرورت بشرط محمول است چون در واقع می‌خواهد بگوید ثقه یعنی کسی که امام علیه السلام به او اعتماد کرده است. امام به چی کسی اعتماد می‌کند؟ آیا به صادق اللهجه فقط اعتماد می‌کند؟

پرسش: ... پاسخ: نه ثقه نزد امام. به آن معنای ثقة الامام نمی‌خواهیم بگوییم ثقه یعنی کسی که امام به او اعتماد می‌کند قول او را معتبر می‌داند. به کی اعتماد می‌کند؟ آن معلوم نیست. حالا این را بعداً در أفیونس بن عبدالرحمن ثقة آخذ عن معالم دینی آن را بیشتر توضیح می‌دهیم که ثقه مفهومش یک مفهومی هست که اصلاً از آن، آن مفهومش معلوم نیست مراد به آن معنایی باشد که آقایان ...

پرسش: ... پاسخ: حالا آن را من بعداً

پرسش: ... پاسخ: نه فرض این است که انحلالی هستیم این اشکال دوم را ... یک بحث این هست که انحلالی نیست آن یک مرحله، این پاسخ دوم می‌گوییم حتی اگر انحلالی هم باشد از ثقه دانستن و ارجاع به ثقه نفی شرطیت عدالت و نفی شرطیت صحت مذهب نمی‌شود کرد حالا این را من توضیح بیشترش را در أفیونس بن عبدالرحمن ثقة آخذ عن معالم دینی، آنجا مطرح خواهم کرد بنابراین نتیجه این بحثهای ما این هست که روایت احمد بن اسحاق هر چند از جهت سند کاملاً درست و اطمینان‌بخش هم هست همچنانکه آقای صدر فرمودند ولی از جهت دلالت اصلاً دلالت ندارد و این هیچ ربطی از جهات مختلف این روایت دلالتش اشکال دارد.

پرسش: ... پاسخ:

... یک نکته‌ای را هم من قبل از این حرفها من اشاره بکنم آن این است که در یک جایی من در مورد العمروی ثقتی و امثال اینها در یکی از این نقلها هست در

ذیلش می‌گوید که اصحاب این جملاتی که امام حسن عسکری علیه السلام یا امام هادی علیه السلام در مورد عمروی و پسرشان را دارند اینها نقل می‌کردند و جلالت قدر عمروی را از این عبارتها در می‌آید کلمه نتواصف در آن عبارت وجود دارد می‌خواهید مراجعه کنید آنجا با کلمه نتواصف. این پیداست که از این عبارت یک مقام خیلی ویژه استفاده می‌کردند اگر صرفاً یک بحث وثاقت و ارجاع یا حتی ارجاع به مجتهد بودن و حکم و امثال اینها بودن این مقدار، این یک چیز ویژه هست از آن عبارت استفاده می‌شود که از این صرفاً یک امر عام نیست یک مقام خیلی خاص بوده که از این عبارت مقام ویژه عمروی را استفاده می‌کردند خود همین هم مؤید این مطلب هست که این صرفاً ناظر به این مفهوم نیست به معنای وکیل بلکه بالاتر از وکیل شاید سروکیل، الثقة المأمون یعنی آن وکیل اول اولی، اینها یک نوع وکالت خاص، یک نوع چیز مهم داشتند.

پرسش: ... پاسخ: نه اینها یک جمله‌های کلیدی است یعنی جمله‌ای هست که ... اطمینان پیدا می‌کند کلام امام هست چون اینها اولاً سندهای زیاد دارد خب سندهای زیادش یک طرف دیگر در خصوص خود ابوعمرو این سؤال مطرح شده و امثال اینها اصحاب این می‌گوید کثیراً مّا این قول را نقل می‌کردند و امثال اینها علاوه بر اینکه تعبیراتی که هست عین همان تعبیر در مورد امام حسن عسکری علیه السلام هست عین همان تعبیر در مورد امام هادی علیه السلام هست و امثال اینها اینها شبیه ضرب المثل هست که ضرب المثل‌ها تحفظ بر الفاظ می‌شده.

«و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین»